

سانسوریا

ماهنامه فرهنگی طنز سانسوریا  
سال دوم، شماره ۱۶ | آذر ۱۴۰۱  
شماره مجوز: ۱۴۰۱۲۷۱۴

# نکاتی برای دانشجویان

ویژه روز دانشجو

چگونه یک دزد خوب باشیم؟



شغلها و آدمها

سخنی با ورودی‌های جدید

سی سال مردودی

یک فنجان طنزنویسی



سحر عسلیمان  
حقوق ۹۸

## سخن سردبیر

سلام به سانسوریایی‌ها

در میان فریاد های کالاف دیوتی افراد حاضر (از بازی‌های مشهور پلی‌استیشن) که در دانشگاه و کوچه و خیابان شنیده میشد، سانسوریا بی سردبیر شد که خدا هیچ نشریه ای را بی سردبیر نکند چرا که ستون ثابت آن، چراغ راه اعضایش، امید هر نشریه و نبض تپنده فعالیت در آن هستند. اصلا یک روایت جعلی داریم که میفرماید: (( لا یمکن الموجودی نشریه بغیر سردبیرها خوب/ موجودیت یک نشریه بدون یک سردبیر خوب عملا غیر ممکن است!)) این را هم اضافه کنم که این بزرگواران ذاتا موجودات متواضعی ((هم)) هستند.

یک اصل خاص در سانسوریا وجود دارد: ((ما به دموکراسی معتقدیم ولی به شکلی که خودمان صلاح بدانیم))

این اصل حیاتی بیان دارد که نظر تو مهم هست ولی تا جایی که به تصمیم ما خدشه ای وارد نکند، سردبیر شدن ما هم (مثل هر اتفاق دیگری در سانسوریا) مشمول همین اصل شد.

ماجرا از آن قرار بود که در یک صبح دلسوز پاییزی که هیچ موجود منطقی‌ای پتوی گرم و نرمش را ول نمیکند، بنده در راه کلاس ۸ صبحم بودم که پیام صاحب امتیاز سابق را مبنی بر سردبیر شدنم دیدم. وی همیشه از ۶ صبح آنلاین است بطوری که خروس‌های محلات را هم خودش بیدار می‌کند؛ خلاصه که ابتدا برایشان مسئله ای نیست اگر ساعت ۶ و نیم صبح به یک بنده خدایی پیام دهند و بگویند: ((سردبیر شدین، مواعاتو تا پس فردا تحویل بدین))

مسئولین سانسوریا مثل برخی مسئولین خدم خودمان عمل میکنند. یعنی حرف‌هایت را می‌شوند و در عین حال نمی‌شنوند.

هر چقدر هم که شما بگویی بنده هفت سر عائله پیشی (گرچه) دارم ، درس دارم، کار دارم، اصلا دچار فلج اطفال هستم، باز هم فایده‌ای ندارد و نهایت مساعدتش این است که: ((به جای شنبه صبح تا شنبه عصر هم میشه تحویل داد))

خلاصه که سردبیری را در آستین ما کردند...چیز، یعنی همان ((سردبیری بر ما تحمیل شد)) تهرانی ها!

آخر سر هم اینکه

انتقاد پذیری مسئولین سانسوریا مثل سطح آب دریاچه ارومیه است، همان قدر عمیق و گسترده! در نتیجه قطعا پس از انتشار این متن به بلاک، ریپورت، عزل از مقام و حتی لو داده شدن تمام سابقه درخشان، نیمه شفاف و کدر بنده به ستاد خبری اطلاعات، تهدید خواهیم شد. (این آخری از همه‌شان ترسناک‌تر است)

ولی خب دوستان بد به دلشان راه ندهند، بنده به سان صندوق امانات بانک ملی امانتدارم و میزان راز داریم هم تا قبل از خوردن چک اول خیلی خوب است و خلاصه از اصحاب مقاومت‌م.

## فهرست

از مجاز برگشته	۳	سخنی با ورودی‌های جدید
درد شناسی یک کتابدار	۴	یک فنجان طنزنویسی
از گیم تا دربند	۵	چگونه یک دزد خوب باشیم؟
پاسخگو ۱۶۲	۶	سانس و ریا
شغل‌ها و آدم‌ها	۷	نمکی پدیا
وی پی ان لوس	۸	کاغذ اخبار
سی سال مردودی	۹	وزیر ارتباطات
هم فال و هم تماشا	۱۰	۱۱
	۱۱	۱۲
	۱۲	۱۳
	۱۳	۱۴

مجید نجفی  
ارشد ادبیان و عرفان تطبیقی\_ ورودی ۹۸

## سخنی با ورودی‌های جدید

شما بخوانید ۹۸ اما بدانید که یک دهه از عمر نگارنده در زیر سایه مجسمه ابوالقاسم گذشته است. پس حداقل یک دهه لباس از شما بیشتر پاره کرده‌ام. به نصیحت‌هایم گوش دهید، شاید که رستگار شوید. اول، دوره ناظم و مدیر گذشته است و سر و کار شما با آموزشی است که هر کدامشان حکم ترمیناتور را دارند. پس سعی کنید از بازگوشی و دست انداختن آن‌ها پرهیز کنید که عواقب ناخوشایندی برایتان به بار می‌آورد.

دوم، شما تا اول ترم سه ملقب به ترمک خواهید بود، یعنی ترم کوچک؛ پس زیاد سخت نگیرید و از مسیر لذت ببرید. از طعن و کین ترم بالایی‌های مشروط مغضوب نهراسید که ما با شماپییم و آن‌ها را سرچایشان خواهیم نشاند. همانگونه که شما را سرچایتان نشاندند. سوم، ترجیحا قبل از حضور اساتید سر کلاس حاضر شوید. هرچند مزاج و مرام اساتید متفاوت است اما هیچ استنادی از انضباط کوتاه نمی‌آید. زیرا که انضباط، حکم ناموس دارد و سخت مورد حمایت و عنایت اساتید دانشگاه می‌باشد. پس اگر صبح قصد تغییر دکوراسیون دارید، بانوان ساعت ۵ صبح و آقایان ساعت ۶ صبح از خواب برخیزید تا به همه کارهایتان برسید و راس ۸ در کلاس باشید.

چهارم، پرتال دانشگاه است. حقیقت این است که شما خیلی خوش‌شانس هستید که پرتال دانشگاه فردوسی نصیبتان شده؛ چرا که اگر پرتال گلستان، گلزار، بوستان و... نصیبتان می‌شد، یک‌یکتان انصراف می‌دادید. پس از این بابت شاکر و قدردان باشید. می‌ماند منوهای داخل پرتال که باید از ترم بالایی‌هایی بپرسید که قبلا جای شما را اشغال کرده بودند. ترجیحا با شیرینی نارنجک جذبشان کنید تا حدود یک ساعت در اختیارتان باشند. نگارنده با یک کیلو شیرینی نارنجک حاضر است نصف روز در خدمتتان باشد.

پنجم، آدرس‌های داخل دانشگاه است. واقعیت این است که دانشگاه فردوسی مثل یک شهر است. بعد از یک دهه هنوز در حال جستجو در حفره‌ها و پستوهای آن هستیم که با کشفیات مختلفی از قبیل شهر کوتوله‌ها، چاه سحرآمیز، تخت سنگ قربانی، جنگل وحشت و...



از مجاز برگشته

نمونه کربسی، روزی ۹۹ علم اطلاعات و دانش شناس

امان از عصر شیرین، اطلاعات همان عصر لعین ارتباطات گذر دارد زمانم همچو پیروز شبیه هم شده امروز و دیروز مرا O۲ چکار آید؟

در آن حالیکه وای فا روی کار آید مرا دنیا نظر دارد؟ مجازی‌ام کجا آید امان از طول ساعت‌ها و گر بغض و شکایت‌ها که در روزی شود یک لحظه‌ی کوتاه ربات و سیمان گمراه تمام است

جهانم غیب نفس بیراه جهانم ساکت و تنها همان شد

بشد روزی تتم قطع و جهان فرت

حیاتم ساکت و بی‌محتوا چرت

دگر روزی میان خانه رفتم

میان خانه و کاشانه رفتم

بسان اهل کهف در خواب بودم

پر از وهم و خیال پرتاب بودم

همان خواهر گوگولیمان شده خر

برای درد کنکور گشت پریز

هوای زندگانی سرد گشته

فصول میوه و گل زرد گشته

تیزرهای رسانه داشت تغییر

همان نوزاد پوشک پوش دیروز

جهیزیه کند حاضر به تفسیر

برای گالری دل‌تنگ گشتم

هر آلبوم را قشنگ از برگشتم

چرا بازی کنم آنلاین پر از خرج و مخارج؟

خروس جنگی بود عالی اونم با ضرب آرنج

هوا خوب است و دل شاد و قبا تنگ

بس است فیض مجاز مغزم شده سنگ





فرزانه زینلی

# یک فنجان طنز نویسه

## ای نامه که می‌روی به سویش!

از قرن‌ها پیش تا حالا بشر یاد گرفته حرف‌های مهمش را با نوشتن نامه به گوش بقیه برساند. احتمالا اولین نفری که این ترفند را امتحان کرده، فهمیده که آدم‌ها حوصله خواندن طولانی را، درست مثل شنیدن‌های طولانی ندارند و از طرفی توی رودروایی هزینه کاغذ و قلم و احتمالا تمبر می‌مانند و قضیه ختم به خیر می‌شود. طنزپردازان هم که از هر آبی کره می‌گیرند، فهمیدند یکی از بهترین قالب‌ها برای جامعه‌ای که سرانه مطالعه اش نیم صفحه است، «نامه نگاری» است. اما هر نامه‌ای شوخی است؟

این سوال کلیدی می‌تواند نقش مهمی در زندگی‌تان داشته باشد؛ چون اگر همین حالا نتوانید مرز باریک میان شوخی و جدی را در زندگی پیدا کنید و فرق نامه عاشقانه و نامه کسر از حقوق و نامه حراست دانشگاه را متوجه نشوید، حسابتان با کرام الکاتبین است. برای اینکه کمکی کرده باشیم، اینجا درباره قالب طنزنویسی نامه باهم صحبت می‌کنیم. باقی انواعش را به تجربه زیسته شما می‌سپاریم!

نامه‌ها ظاهری آشنا و معمولی دارند. بسته به نویسنده نامه و گیرنده آن، شروع متن نامه و لحنش تغییر می‌کند. تصور کنید در حالت عادی می‌خواهید برای ریاست دانشکده خودتان نامه بنویسید. خوب، طبعاً آنچه می‌نویسید با آنچه برای رفیق فابریکتان می‌نویسید تفاوت‌هایی دارد. در نوشتن نامه طنز هم همین است. فقط باید حواستان باشد؛ کسی یک نامه معمولی را با نیت طنز خواندن، نمی‌خواند. گیرنده‌های غیرواقعی، خواسته‌های عجیب یا دلایل محیرالعقول برای نوشتن نامه می‌تواند مخاطب را قانع کند که شما یک اثر طنز خلق کرده‌اید. خوبی این قالب این است که جای هرگونه درد دل، شکایت، شروع بحث و توجیهاتی را باز می‌گذارد؛ چون عملاً در نامه یک متکلم وحده وجود دارد و کسی نیست که پاسخ حرف‌های نویسنده را درجا بدهد.

شاید با خودتان فکر کنید در این روزگار کی نامه می‌نویسد یا حتی می‌خواند؟ آقای محسن سلیمانی در کتاب «اسرار و ابزار طنزنویسی» درباره قالب نامه نگاری و پرسش شما می‌گوید:

این شیوه، شیوه‌ای قدیمی است اما امکان خوبی به طنزنویس برای طرح مسائل پراکنده می‌دهد. اگرچه کاربردش امروزه چندان منطقی به نظر نمی‌رسد، به خصوص امروزه که دیگر همه نامه‌های الکترونیکی برای هم می‌فرستند یا با تلفن‌های همراه سروکار دارند. با وجود این هنوز نامه‌های الکترونیکی و



برای مشاهده نامه «با دو فازش موافقت می‌شود» کد بالا را اسکن کنید.



..نجمه کریمی  
علم اطلاعات و دانش شناسی ..ورودی ۹۹

# درد شناسی یک کتابدار

:-رشتت چیه؟

من:«علم اطلاعات و دانش شناسی»

.....:-

(شخص روبرو پوکر فیس محض به سلول های مغز خود استراحت می‌دهد!)

من خوش نمک: «آره تریلی تو کشیدن اسمش به مشکل برمیخوره ولی همون کتابداریه»

این شوخی پرنمکم را برای شونصدوهشت و شصتمین بار بطوریکه فرد مقابل احساس شرمندگی نکند با قلبی آکنده از ناامیدی همگانی بیان می‌کنم.

تحصیل در رشته ای با اسم قلبنه سلنیه و ماهیت کتابداری، که هر چند برای خودمان بسیار سوگولی است اما بقیه با پیف و پاف و نگاهی اسف بار از کنارمان می‌گذرند، حس لاعلاجی دارد که دیگران انتظار دارند بعد آن ابرومندانه مجلس را ترک کنیم، اما منی که پروتر از این حرف ها هستم و از ته ته دل رشته‌ی قشنگم را دوجش دالم ، مجاب میکنم که تریپ طلبکارانه بگیرم و با نگاه، حمله شان را با ضد حمله ای نفسگیر پاسخ دهم.

بگذریم،قبل ازاین مرحله، یعنی بعد از مرحله ی ذکر نام رشته گرام، مرحله‌ی «کی میدونه چی می‌خونیم» را داریم که بیشترین شواهد به این اشاره دارند که طرف با یک عقبگرد بااحتیاط و پرواگونه می‌گوید:« آهان تو کار اطلاعات و اینایید» و مایی که خر کیف میشویم و گاهی کرممان به پا می‌خیزد ،کرم درون را خنثی و با یک نه عزیزم ، خط فکری منحرف را به مسیر درست هدایت میکنیم.

جانم برایتان بگویم که حدس بعدی در این حوالیست که ما را به فناوری اطلاعات نسبت می‌دهند و با مهندسان کامپیوتر یکی میدانند که ازاین گزینه مواردی موجود است که سوء استفاده هایی هم شده و همین فرمان را هم ادامه دادند؛ و برای رهایی از توضیح بیشتر بامضمون کلاس بلاپش، فرمودند :«آره داش همونه» اما در حقیقت نبوده است!

بگذریم که همان مهندسی، با تقاضاهای ناب مردمی از قبیل نصب فیلترشکن و آموزش فوری فوتی هکر قدرتمند، چه بر سر چوپانان دروغگو درآورده اماحقشان بود!

ما اینیم آقاچان؛ تکیم

واقعا تکیم هالا

آخر کل دنیا را بگردی فقط ما علم اطلاعات و دانش شناسی هستیم یعنی خارجی ها یا دانش شناسی دارند یا علم اطلاعات یا کتابداری ولی مکمل گونه با این ادبیات، فقط ما هستیم آن هم چون ما خوبیم.

آخر میدانید دل شکستن در طریقت ادب نیست ما هم دلسوز ،خواستیم حدالامکان گوشه ای از جمع رشته ای را به دوش بکشیم

بیشتر از این مغز سر نخورم و الباقی برای خوبیشتن بماند؛ اما خواهشمندم من بعد از وجود و ماهیتمان آگاه باشید تا تریلی مان را برای کشیدن اسم رشته از پارکینگ بیرون نیاوریم . متجکلم! (یعنی سپاسگذارم)

«در وصف مراد یک کتابدار !!»

راستش کتاب برای ما خیلی گنگولی است ، یعنی مثل بچه ی نداشته مان دوستش داریم، پس لطفا جرواجر آنگوشتی تحویلمان ندهید!

مثل این میماند که بچه را با کت شلوار پلوخوری به کوچه می‌فرستی و با مد سوراخ سیب زمینی مزین به آلوچه تحویل می‌گیری؛ حس نابی است که فقط یک کتابدار درکش میکند.

خواهش بعدی در حوالی خوابگاه کتاب ها می‌گذرد؛

یک کتاب را همانطور بی‌جا و مکان در قفسه نگذارید، خوب است شما را در کوچه پشتی خانه تان رها کنند و بین یک مشت غریبه مجهول الحال بمانید!؟

یا حواس مبارک خود را جمع کنید و از همانجایی که برداشتید دقیقا در همان مختصات بگذارید یا به نزدیکترین کتابدار بسپارید؛ ما آدرسش را بلدیم به اهل خانه تحویلش میدهیم شما نگران نباشید

عرض آخر اینکه توصیه‌ی این نوگل باغ کتاب را پذیرا باشید

که کتاب بخوانید؛ به جان بچه های رها شده در کوچه،بخشید کتاب های بی جا و مکان در قفسه، ضرر نمی کنید

میدانم مقداری تنبلی و فرصی سهل انگاری و راحت طلبی شما را به کنج فیلم و سریال می کشاند اما کتاب هم بچه‌ی بامرامیست.

فکرش را بکن روزی در محفلی اسم کتابی ذکر شود و تو آن را خوانده باشی کل خاندانش را بشناسی اما بقیه فامیلی اش را هم ندانند

بجان خودم کیفی دارد که با فتح اورست یکی نباشد چیزی کم نمی آورد ،چنان الاغ کیف میشوی که در وصف نمی گنجد

صلاح دیدی امتحان کن ؛جای ما هم درکیف بعدش سبز





فن‌هنگی - طنز

ماهنامه

سال دوم، شماره شانزدهم، آذر ۱۴۰۱



**ماهده چنارانی**

مدیریت مالی ورودی ۹۸

## چگونه یک دزد خوب باشیم؟

**چکیده:** ندادن مال و حقوق افراد به صورت عمد یا غیرعمد دزدی محسوب می‌شود. دزدی دو بخش دزدی خرد و دزدی کلان دارد. برای انجام یک پروژه دزدی خرد، ابتدا باید زمان دزدی را مشخص کنیم، به خانه وارد شویم، اشیای قیمتی را بیابیم و سپس آن‌ها را از خانه خارج نماییم. دزدی کلان نیازمند سیاست‌مدار بودن، ویزای کانادا و یافتن حامی است.

**کلیدواژه:** سرقت، اموال مسروقه، پستو، اختلاس، سیاست، کانادا.
**مقدمه:** دزدی یا سرقت در حقوق کیفری به گرفتن غیرقانونی اموال دیگران بدون رضایت آن‌ها می‌گویند. همچنین ندادن مال و حق و حقوق افراد به طور عمد یا غیرعمد دزدی محسوب می‌شود. آنکه قلب دیگران را بر می‌دارد و می‌برد هم مرتکب دزدی شده؛ اما این نوع از دزدی پیگیرد قانونی ندارد. به کسی که عمل دزدی انجام می‌دهد دزد می‌گویند. ضمنا می‌توان به جای واژه بیگانه اکس، از دزد استفاده نمود.

**بدنه:** به تعداد همه آدم‌های روی زمین راه برای دزدی وجود دارد؛ اما متاسفانه تشخیص روش‌های مناسب برای دزدی قدری سخت است. برای پیدا کردن مناسب‌ترین روش دزدی با بهره‌وری بالا باید به ۲ نکته توجه کرد:

۱. بررسی دقیق مالی که قرار است به سرقت برود.
۲. زمان مناسب سرقت.
هرگاه هردوی این موارد باهم در یک راستا قرار بگیرند و تناسب داشته باشند، می‌توان یک عملیات سرقت را با موفقیت به سرانجام رساند.

سال‌ها تلاش و تجربهٔ دزدهای مختلف از اقمی نقاط دنیا ثابت کرده‌است که برخلاف باقی مشاغل، دزدی زمانی مشخص ندارد؛ بلکه در صورت خالی شدن خانه، می‌توان دزدی را شروع کرد. (در موارد دزدی از بانک یا شرکت، باید زمانی را برای انجام



عملیات برگزید که آن مکان در خلوت‌ترین حالت خود باشد.)
پس از انتخاب زمان مناسب، نوبت به ورود غیرقانونی به مکان اموال مسروقه و شروع رسمی پروژه می‌رسد. برای این‌کار چندین روش وجود دارد:

۱. بالا رفتن از دیوار

۲. باز کردن قفل

۳. پیدا کردن یک همکار جاسوس در خانه که در را برایتان باز کند.

که روش اول برای مبتدی‌ها، روش دوم برای نیمه‌حرفه‌ای‌ها و روش سوم برای حرفه‌ای‌ها استفاده می‌شود. (روش‌های غیرقانونی ورود به منزل؛ نصرت کپک و همکاران)

با ورود به منزل، باید به دنبال اشیای قیمتی گشت. تلویزیون، گوشی، طلا، یخچال

و هرچیزی که قابلیت آب کردن داشته‌باشد را می‌توان برای دزدیدن انتخاب کرد.

متاسفانه این‌روزها در منازل پول نقد یافت نمی‌شود و اگر هدف دزدیدن پول نقد باشد، باید بانک را انتخاب کرد. طلاها و دیگر زیورآلات قیمتی معمولا در گاوصندوق، کشوی میز آرایش یا در پستوی کمدها قرار دارند. البته ممکن است خانم خانه همه آن‌ها را استفاده کند که در آن صورت برای برداشتن طلاها از سر و گردن او، یک فقره قتل نیز به کارهایی که باید انجام شوند، اضافه می‌شود.

دزدی به ۲ بخش دزدی خرد و دزدی کلان تقسیم می‌شود که تا کنون ما دزدی خرد را برای شما شرح داده‌ایم.

دزدی کلان به دزدی‌هایی می‌گویند که از جیب چندین میلیون نفر، مالی به سرقت رود. در علم سیاست به این نوع دزدی اختلاس گفته می‌شود. برای تبدیل شدن به یک اختلاس‌گر خوب، کفایست چندسالی در بدنه دولت خدمت کنید و از زیر و بم سیاست باخبر شوید. سپس می‌توانید ویزای کانادای خود را بگیرید و در همین حین، ظاهرتان را شبیه آدم‌های خوب و مذهبی (برای بانوان چادر، و برای آقایان ریش و جای مهر روی پیشانی کفایت می‌کند) دربیاورید و پس از خریدن چندین سیاست‌مدار دیگر برای اینکه شما را لو ندهند و حمایتان کنند، پول‌ها را بردارید و بروید.

دقت کنید که در دزدی کلان، رقم‌های بالایی به

سرقت می‌روند و

حتما باید چند واحد حسابداری پاس کرده‌باشید تا بتوانید

آن‌ها را بخوانید.

از سرقت پول‌ها، از

کشور خارج شده،

به کانادا بروید و یقین

داشته‌باشید که دولت این کشور اجازه دستگیری

شما را به هیچ ارگان و نهادی نمی‌دهد. همچنین

می‌توانید یک موسسه مالی و اعتباری تاسیس کنید،

اعتماد مردم را جلب کرده و پول‌هایشان را در

موسسه خود نگه‌دارید، و در یک فرصت مناسب

همه پول‌ها را بالا کشیده و به کانادا فرار کنید.

ریسک این نوع دزدی بیشتر از اختلاس از بدنه

دولت است اما خیالتان راحت؛ بانک مرکزی و

باقی نهادهای ذی‌ربط هرگز شما را پیدا و دستگیر

نمی‌کنند. در هر دو نوع از دزدی‌های کلان که

مطرح کردیم، کانادا حاشیه امن شماست؛ پس

ویزا فراموش نشود.

**نتیجه:** برای دزدی کردن ابتدا باید مشخص کنید

که در کدام شاخه قرار است فعالیت کنید. سپس

توانایی‌های لازم را برای انجام آن کسب کرده و

پس از مطالعه مقالات متعدد، می‌توانید اولین

پروژه دزدی خود را آغاز کنید.

**منابع:**

روش‌های غیرقانونی ورود به منزل؛ نصرت کپک و همکاران

همه‌چیز در مورد اختلاس؛ محمودرضا خاوری، مرجان شیخ‌الاسلامی و اکبر طبری

دزدی خرد و کلان؛ بابک زنجانی

دله‌دزدی چیست و چرا؟؛ اکبر نادخ

چه جرم‌هایی همراه با دزدی انجام می‌شوند؟؛

سیروس قلی‌زاده



**زهرا ابراهیمی‌مقدم**

مدیریت مالی ورودی ۹۸

از گیم تا دربند

داستان از آنجایی شروع شد که یک روز برادر بزرگم هدفون به گوش و عینک به چشم، پای کامپیوتر داد زد که: «اه بدو بدو.»

من هم با چهره‌ای متعجب و اعصابی که نداشتم داد زدم: «چته وحشی؟»

او هم گفت: «تو بازی نکردی، نمی‌دونی چیه.»

برادرم تمام وقتش را به بازی کردن می‌گذراند. حتی گاهی اوقات در خواب از حرکات دستش مشخص بود که دارد مربع دایره، یا مثلث مربع می‌زند.

هیچ‌وقت درک نمی‌کردم؛ مگر راه رفتن یک کاراکتر که اصلا وجود خارجی ندارد چه لذتی به انسان می‌دهد که این‌گونه اشتراگونه دادوفریاد سر می‌دهد؟ تا روزی که برادرم به‌زور دسته‌ای را در دستانم چپاند و گفت: «بزن.»

با چشمانی گرد گفتم: «هاااا؟!»

گفت: «میگم بزن. دایره، مربع…»

یا روزی که به دخترخاله‌ام گفتم بیبا نهار درست کنیم و او در جواب گفت: «من دارم کشاورزی می‌کنم و وقت ندارم.»

در حالی‌که او فقط گوشی‌اش را به صورت افقی نگه داشته بود و دستش را این‌ور و آن‌ور می‌کرد. بعدها فهمیدم دارد در یک بازی مزرعه می‌سازد تا محصولات



**سانس و ریاض**، از **سرکشی تا مصرف‌گرایی**

یگانه افکار، مهندسی شیمی ۹۶

آن را بفروشد و پولدار شود.

کسی نبود به او بگوید این کارها نان و آب نمی‌شود، همان‌طور که به من نگفتند چرا فرش اتاقت را فروختی تا الماس بخری؟ مگر واقعا الماس به دست می‌دهند؟ کسی نبود بگوید بوس هم نمی‌دهند چه برسد به الماس…

کاش هیچ‌وقت با دنیای بازی آشنا نمی‌شدم. تأثیراتی که آن بازی‌ها بر من گذاشت، ۱۲ سال تحصیل در مدارس جمهوری اسلامی بر من گذاشت.

مثلا یک روز که پدر بزرگوارم، ماشینش را به من نداد، به خیابان رفتم و جلوی اولین ماشین در حال حرکت را گرفتم، در سمت راننده را باز کردم، مشتی نثار صورت راننده کرده و او را به خیابان پرتاب کردم. البته جای این جنایت هنوز درد می‌کند.

یا روزی که با دوستانم به پینت بال رفته بودیم، تفنگ رنگ‌پاش را با رگبار اشتباه گرفتم و آنچنان صورت دوستانم را کبود کردم که انگار ماه گرفتگی روی صورتشان دارند.

روزی دیگر که برای تماشای فوتبال به استادیوم رفته بودیم، حس می‌کردم در وسط بازی فیفا نشسته‌ام و در تلاش بودم تا با دایره، مثلث و مربع بازیکنان را کنترل کنم. یا وقتی خسته می‌شدم می‌خواستم بازی را متوقف کنم.

از آن روزی که دسته‌ی بازی را گرفته بودم و با دنیای جذابش آشنا شده بودم، در کوچه و خیابان یا راننده را از ماشینش پیاده می‌کردم، یا مشتی نثار صورت عابر پیاده می‌کردم یا تکه‌ای از وسایلم را می‌فروختم تا الماس بخرم.

بازی‌های مجازی و واقعیت برایم یکی شده بود. آنچنان

ماهنامه

فن‌هنگی - طنز

سال دوم، شماره شانزدهم، آذر ۱۴۰۱

که به خاطر همین بازی‌ها تصمیم گرفتم

تک‌تیرانداز شوم.

اما واقعیت کجا و بازی کامپیوتری داخل مانیتور کجا؟

وسط بازی رمز می‌زدی و سوار هلیکوپتر می‌شدی اما در واقعیت هرچه رمز بزنی، یک بسته آدماس هم به تو نمی‌دهند؛ چه برسد به هلیکوپتر و ماشین مدل بالا. البته شباهت‌هایی هم دارد؛ مثلا مراحلی که در آن مانیتور لعنتی قفل است، در این دنیا از بیخ و بن قفل است. مشت به صورت ملت بزنی و ویلا به تو بدهند؟ مگر کشک است؟

خلاصه که دنیا از آن روز که برادرم اشتراگونه داد زد بدو برایم عوض شد. انگار حیوانی درونم بیدار شد که باید دسته‌ای به او می‌دادند تا دایره مربع بزند و لذتی وصف نشدنی را تجربه کند.

اما کاش واقعیت را با بازی اشتباه نمی‌گرفتم و از بند ۳ زندان مرکزی این متن را نمی‌نوشتم.

کاش دنیا در همان رمزها خلاصه می‌شد.

را نو نوار کند!

مصرف زدگی و تجمل‌گرایی را رواج می‌دهند، دست آخر نوبت به ازدواج جوان‌ها که می‌رسد کارشناس برنامه، که دست بر قضا هر هفته یک رنگ روسری را با مانتو و کفشش ست می‌کند و محال است او را با لباس تکراری دیده باشید، می‌گوید تجملات را کنار بگذارید و ساده بگیرید، باشد که رستگار شوید.

خانواده‌ای که توان حمل کیسه‌های خریدشان را ندارند و در جواب مردمی که با تعجب به آنها

می‌نگرند؛ می‌گویند: «به خاطر کیلوره!»

می‌خواهم صد سال سیاه کیلور تا خَرِتلاق پر نشود!

مادری که فرزندش را با وعده‌ی کیک برای مدرسه بیدار می‌کند و صبحانه و میان وعده و شام و ناهارش کیک و بیسکویت است و افتخار هم می‌کند!

عنه

کفش‌های شِما تخفیف خورده.

۴۱۰ تومان بوده، شده ۳۹۹ تومان! بروم ثبت سفارش کنم تا تخفیف استثنائیشان تمام نشده.

خدا نگهدار









سارا فلاح

**ورودی ۹۹ رشته حقوق فردوسی مشهد**

# شغل‌ها و آدم‌ها

تبلیغات عنودان بدگهر علیه گرانی و کمبود کاغذ در ایران، ثابت کرد هنوز هم کاغذ خوب فراوان و در دسترس است.

**اگر مهندس عمران بشود:**

درست است که اگر تهران بماند، می‌تواند پروژه‌هایش را با استانداردهای بیشتری تطبیق بدهد اما برای حمایت از مردمی که در سختی دارندزندگی میکنند و خاک‌شان هنوز زخمی جنگ است، با همه موانع، پروژه را انتقال می‌دهد به جنوب کشور و اسمش را میگذارد: متروپل! فقط و فقط برای آبادانی و پیشرفت ایران.( ارواحِ خواهرِ پدرش)

**اکسی که کلا فاش با بقیه فرق دارد.!**

**اگر پزشک بشود:**

شما بیمار قطع عضوی را هم ببرید پیش او، معتقد است که به خاطر فشار عصبی و دل‌بستگی به دنیاست. این داروهای شیمیایی هم بدرد نمیخورد. درمان تمام دردها این است که بروی در یک روستای دور افتاده با گاو و گوسفندها سر کنی تا خوب بشوی. اصولا هم شیفت شب را قبول میکند تا که آدمیزاد کمتر دور و برش باشد.

**اگر دبیر بشود:**

پرورش بیش از آموزش برایش اهمیت دارد و اصولا نمره بچه‌ها برایش مهم نیست و بیست علیه سلام را راحت به همه تقدیم میکند. دائما هم بهشان گوش‌زد میکند: همه چی که درس خوندن نیست رفقا! برید دنبال علاقه‌هاتون...

زنگ تفریح هم به جای اینکه در دفتر بنشیند و خبرهای مربوط به کاهش قیمت دلار را دنبال کند، می‌رود بین بچه‌ها و از صحبتای بچه‌ها، کلی پند فلسفی و نکته‌های زندگی چقدر قشنگ است بیرون می‌آورد( در حالی که روح خود بچه‌ها از آن خبر ندارد).

**اگر نویسنده بشود:**

ایشان همان نویسنده‌ای‌ست که کتاب اشعار فاخرش قبل از چاپ! انقدر ازش استقبال شده که به چاپ هفتم رسیده و آخر سال از کتاب «گرچه‌های امپراطور کوسکو» به عنوان پرفروش‌ترین کتاب سال یاد میشود و همچنین قدردانی میشود از ناشر عزیز که علی رغم



**کاغذ اخبار؛ مروری بر مهم‌ترین رویدادهای اخیر جهان**

یگانه تقی‌زاده، ارشد ارتباطات ۱۴۰۱

سرخط خبرها

به گزارش خبرگزاری سانسوریا و به نقل از منابع غیرموثق، به غیر از وطن عزیزمان، اوضاع جهان و به خصوص کشورهای اروپایی بسیار وخیم است. سرخط خبرها همین بود. نکند منتظر مطلب خاصی بودید؟ در ادامه، به شرح مبسوط اخبار می‌پردازیم که طبق معمول، با محوریت فلاکت و بدبختی‌های کشورهای غربی خواهد بود.

برخورد وحشیانهٔ پلیس فرانسه با معترضین

فرانسوی‌ها در منطقهٔ دونکرک پاریس در اعتراض به بالا بودن هزینه‌های زندگی، افزایش تورم و گرانی سوخت دست به تظاهرات و اعتصاب سراسری زدند. پلیس ابتدا هشدار داد که به این چیزها دست نزنند، ولی فرانسوی‌ها حرف نیروهای زحمتکش امنیت را جدی نگرفتند و اتفاقاً بیشتر هم دست زدند. این امر موجب درگیری شدید بین پلیس و مردم شد و به دلیل اینکه ترویج خشونت ب‌آموزی دارد و ما ابتدا قصد ب‌آموزی و «کار یاد مردم دادن» نداریم، از شرح ادامهٔ خبر خودداری می‌کنیم.

اعتراض به گرانی سوخت در برلین

در خصوص این خبر، گزارش‌های ضد و نقیض فراوانی وجود دارد. عده‌ای معتقدند ده‌ها هزار نفر از ایرانیان ساکن اروپا برای اعتراض به...

- جان؟ این گزارش کسله؟ چشم.

بله. گزارش بعدی این است که ده‌هزار نفر از ملت مظلوم آلمان در اعتراض به گرانی سوخت در شهر

**اگر دبیر بشود:**

درس دادنش که تموم بشود سؤال میکند: کسی هست که متوجه نشده باشه تا براش دوباره توضیح بدم؟! -بله خانم، ما...! +وقتی داشتیم درس میدادم خواست کجا بود که حالا بخوام دوباره توضیح بدم برات؟! توجه: البته چنین دبیرانی وجود خارجی ندارند و همه چیز زاییده‌ی مغز مریض نویسنده است.

**اگر نویسنده بشود:**

یک کتاب مجموعه سخن بزرگان چاپ میکند و هر کجا آن جملات قصار را بشنود، بلند می‌گوید: عههه! کتاب من منبع سخنران بوده. (:

**اگر مهندس عمران بشود:**

همین که کارمند یک اداره‌ای باشد، برایش کافی‌ست. اصولا هم همان اول ماه همه مرخصی‌هایش رو با خانه‌نشینی مصرف میکند بلکه یک روز کمتر رفته باشد سرکار.



برلین راهپیمایی کردند و شعار اصلی آن‌ها «توپ، تانک، فشفشه / سوخت باید تأمین شه» بود. البته به نقل از منبع آگاه ما، تعداد معترضان به زور به هفتصد نفر رسید و آن‌ها هم کسانی بودند که برنامهٔ خاصی برای آخرهفته نداشتند و از سر بیکاری به خیابان‌ها آمده بودند.

روایت جالب دیگری هم وجود دارد که می‌گوید اصلاً شهری به نام برلین در دنیا وجود ندارد. این شهر، ساختهٔ تخیلات بیمارگونهٔ کشورهای جهان‌خوار بوده و قضیه از بیخ و بن کنسل است. چه بگوییم والا، هرطور صلاح است.

اختلاف شدید آلمان و فرانسه بر سر سیاست‌های انرژی

آلمان با سیاست‌های موردحمایت فرانسه و اغلب کشورهای عضو اتحادیه درخصوص سوخت و انرژی مخالف است و با استفاده از نفوذش موفق شده چند کشور شمال اروپا را نیز با خود همراه کند. امانوئل ماکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، در پیامی خطاب به صدراعظم آلمان گفت: «لوس نشو دیگه.» صدراعظم آلمان نیز پاسخ داد: «نمی‌خوام. لوس هم خودتی» و سپس ماکرون را بلاک کرد.

سایر کشورهای اروپایی در حال پادریانی و حل و فصل ماجرا هستند و بر این باورند که خوبیت ندارد همسایه با همسایه قهر کند. باید منتظر باشیم و ببینیم آیا آلمان و فرانسه به توافقی خواهند رسید یا طبق آخرین موضع‌گیری‌شان، قهر قهر تا روز قیامت.

نخست‌وزیر انگلیس استعفا کرد

لیز تراس، نخست‌وزیر انگلیس، در حالی که کمتر از دو ماه پیش این سمت را به دست آورده بود، استعفانامهٔ رسمی خود را با تک‌جملهٔ «هن دیگه این‌جوری نمی‌تونم» به پادشاه انگلیس تقدیم و به آرامی صحنه را ترک کرد. برنامه‌های اقتصادی وی عدهٔ زیادی را خشمگین کرده بود و اختلافات درون‌حزبی نیز مزید بر علت شده بودند. چند روز گذشته نیز وزیر کشور انگلیس با عنایت به جملهٔ «آخرین ضربه رو محکم‌تر بزن» آخرین ضربه را به دولت نوپای تراس زده و از سمت خود کناره‌گیری کرد.

به طور کلی، مدت‌هاست انگلیس درگیر بحران‌های مختلف است و نمی‌دانیم چه زمانی قرار است به ثبات برسد و آرامش و رفاه مجدداً به مردم مظلوم انگلیس برگردد. برایشان دعا می‌کنیم و امیدواریم طوری نشود که کار به جمع‌آوری کمک‌های بشردوستانه برسد، وگرنه حسایی به خرج می‌افتیم و در جریان هستید که ما چقدر بشردوست هستیم.



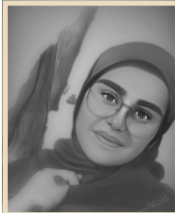
**وی پی ان لوس!**

زهرامیرشفیعی

نمی‌شوند بگیرم. خنده دار است. مثل این می‌ماند که برای تنفس مقدار ناقابلی اکسیژن از هوای شهر، هر ماه مقدار مشخصی به حساب شهرداری واریز کنی و بعد از مدتی چون از مشترکین خوش‌حسابشان هستی، برای بسته‌های اکسیژن یک ساله‌شان برایت تخفیف بدهند و تو هم خوشحال شوی که اکسیژن سیصد هزار تومانی را دوپست و هشتاد هزار تومان برایت حساب کردند! افکارم را کنار می‌زنم و به سمت آشپزخانه می‌روم تا برای سومین شب متوالی، تخم مرغ‌های نه چندان ارزان را برای شام بشکنم و با پیاز نوش جان کنیم.

سپاس‌گزار از درختان ناحیه که برای تولید ۲۰مورد نیازمان از ما پولی درخواست نمی‌کنند!





Mahdi Chaharani

## وزیر ارتباطات؟!



**با کیفیت؟ ولی جناب مشکلاتی از سوی کاربران این پیام‌رسان‌ها گزارش شده که نشون میده این‌ها چندان هم کیفیت ندارن.**

همچین می‌گین مشکل که انگار چه خبره! دیگه نوتیفیکیشن نیومدن و محدودیت در ارسال هشتگ و حذف نشدن حساب کاربری و هنگ کردن که مشکل نیست. اینا رو همه برنامه‌ها دارن. هرکیم بگه ما نداریم قطعاً دروغ گفته.

**درسته. اونوقت شما به پشتوانه همین دستاوردها اخیرا در نمایشگاه تکنولوژی جهانی شرکت کردید؟**

بله. اتفاقا جای شما خالی؛ هتلمون اونجا خیلی خوب بود و تفریحات هم عالی بودن. منتها یکم غذاهاشون به من نساخت که اون هم ان‌شاءالله تلاش می‌کنن در سال‌های آینده کیفیتش رو ارتقا بدن. نگم براتون از استخر برج خلیف...

**بخشید لطفا از خود نمایشگاه برامون صحبت کنید. نه از این حواشی.**

البته اینا حاشیه که نیستن ولی چشم، اینجا رئیس شماید. والا ما فرتیم و از تکنولوژی‌های باقی کشورها دیدن کردیم و الگو برداری کردیم که اون‌ها رو ایرانیزه و اینجا پیاده‌سازی کنیم. اتفاقا خیلی هم موفق بودیم. منتها نمی‌دونم چرا هرکس تیم ما رو می‌دید بهمون می‌خندید. فکر کنم همگی از اون شربت‌های خنده‌آور زیاد خورده‌بودن.

**آهان. ممنون از پاسخگویتون جناب. واقعا لطف کردید. براتون آرزوی موفقیت و سربلندی داریم.**

خواهش می‌کنم. بله امیدوارم بتونیم بیش از پیش به مردممون خدمت کنیم و دعای خیر اون‌ها رو همراه خودمون داشته باشیم.

**بله حتما مردم دعائون می‌کنن. خب خدا نگهدار.**

خداحافظ.

باز بزرگوار و آقای س.م برادرزاده محترم آقای م.م. این دو عزیز کارآفرین بعد از رونق گرفتن کارشون توسط اجرای فیلترینگ، تونستن بنزشون رو تبدیل به پورشه کنن. این خودش کم چیزیه؟

**عجب... اما مگر استفاده و فروش فیلترشکن‌ها غیر مجاز نیست؟**

بله هست. ولی ما سعی داریم علاوه‌بر غیر مجاز بودن، تصویب کنیم که جرم هم شناسایی بشه.

**خب اینطوری که این دو آقا و مردمی که از محصولاتشون استفاده می‌کنن دارن کار غیر مجاز و غیر قانونی انجام می‌دن. یعنی همشون مجرم هستن و باید دستگیر بشن؟**

ممکنه اون دو آقا به خاطر کارآفرین بودنشون شامل عفو بشن. به هر حال ما حمایت کامل از کارآفرینان عرصه تکنولوژی داریم. اما مجازات برای این جرم قطعاً وجود داره و همونطور که می‌دونید، قانون برای همه یکسانه.

**بله: همه در برابر قانون برابرند اما بعضی‌ها برابرترند... خب قربان همونطور که خودتون هم می‌دونید، به واسطه فیلترینگ شما، عملا کسب و کارهای کوچک و بزرگ خیلی از مردم تعطیل شده. چه پاسخی برای این مسئله دارید؟**

شده که شده. مردم باید قبل از راه انداختن کسب و کار آنلاین توی پلتفرم‌های بی کیفیت این خارجی‌های مستکبر، به این فکر می‌کردن که اگر روزی این برنامه‌ها فیلتر شدن چه کنن.

بخشید!!! ولی ما با این همه مشغله که نمی‌تونیم به فکر بی‌فکری و بی‌بصیرتی و آینده‌نگری مردم هم باشیم.

**خب در این شرایط مردم باید چه کنن؟**

اول یکم ضرر کنن تا تنبیه بشن؛ بعدش هم کوچ کنن به پلتفرم‌های باکیفیت ایرانی که هرروز به خاطر محشر بودن سرورها و کیفیتشون، به متقاضی‌هاش اضافه میشه و سپر امنیتی گوگل هم از حسادت اون‌ا رو بد افزار و جاسوس جلوه میده.

زهرا نندار

مشاوره ۱۴۰۱

### سی سال مردودی



این ماه سیصد و شصت ماهه شدم. البته سی سال و اندی چون قریب به هشت تُه ماه در دست تولید بودم. من بی پدرم! یعنی پدرم مرا نخواست‌ه یا شاید ترسیده. شاید هم دوستانم نداشته. هر چه بوده الان نه هست نه می‌دانم کجاست. من از اول فقط مادر داشتم که از او هم جدا شدم و تنها با جمعی از دوستانم زندگی می‌کنم. مدتی هست احساس می‌کنم دارم از درون شکاف می‌خورم، آن هم شکافی عمیق‌تر از دراز گودال ماریانا! شاید از کار زیادی خسته و شکافته شدم اما باز هم با وجود این خستگی برای کمک به این کودکان نوآموز، دوان دوان به خز خوردن ادامه می‌دهم.

در طول این سال‌ها که کار کردم، با شگفتی‌هایی که روز به روز بیشتر می‌دیدم دهانم هم روز به روز بازتر می‌شد. الان زیر فکم رسیده به روی موزاییک‌ها!

یادش بخیر آن سال‌های اول با ریز و درشت برخورد داشتم؛ از ریزهای هشت، نُه ساله تا درشت‌های بیست، سی ساله. گاهی هم از درشت‌های هشت، نه ساله تا ریزهای بیست، سی ساله. از لگدهای محکم و نشستن‌های با تکبر گرفته تا ضرب و جرح، همه را دیده‌ام.

آن لفلل‌های ریز و درشتی که دیدم همه از آن دخترهای قد کوتاه صورتی داشتند، پُر از لکه‌های شام‌هایی که کوفت می‌کردند. مدادهایشان را تا جایی که در سرکن جا می‌شد می‌تراشیدند و وقتی هم جا نمی‌شد، نوبت پدران از خود بدترشان بود که با چاقوهای تیز ضامن دار کَلک آنها را می‌کندند تا ذره‌های آخر کربن آن را روی کاغذهای خط‌دار دفترصورتی‌های چرکین خالی کنند گویا که از خساست، زاده نصف جهان بودند!

ماشین حسابشان هم چرتکه‌ای بود که پدربزرگ پیرشان با چوب یا گاهی هسته‌ی تفالمی خرما، درست می‌کرد که عطر بسیار خاصی داشت. راستش بوی دهان سیر خورده می‌داد.

برای اینکه در مدرسه قوت داشته باشند، مادرشان هرچه که از شب مانده بود را لای نصف یک نان می‌پانند و توشه راهشان می‌کرد. غالبا گوشت کوبیده‌ی شب‌مانده بود که بین خودمان بماند، فقط نامش گوشت داشت؛ بقیه‌اش سیب زمینی بود. بچه پولدارهایشان از سوپری سرکوچه خوراکی می‌خریدند. سوپری که چه عرض کنم بقالی بود! فروشنده‌اش هم پیر کلاه به سری بود به نام مشتی حسن که کلاهی گشادتر از کلاه خودش بر سر مشتری‌ها می‌نهاد و از هر انگشتش موجی از هنر می‌خروشید؛ هم کفاش بود و هم بقال! با همان دست‌هایی که کفش کهنه وصله می‌کرد، باقالی توی کاغذ می‌ریخت و می‌فروخت، به بچه پولدارها باقالی

را هم نمی‌دانند. پدرانشان هم چون آن مدادها، تراشیدن نمی‌خواهند، دست از چاقو کشی برداشته‌اند. حتی قدر کلیده‌های ماشین حساب پیشرفته‌شان را هم با این همه امکان تقلب نمی‌دانند. قدر بخاری‌های گرم و کولر‌های سرد را هم نمی‌دانند. حتی قدرشناس خوراکی‌هایی که بوی یا نمی‌دهند هم نیستند! در واقع امروزه دیگر بویی هم نیست. آن روزها هر میزی بوی پا و باقالی میداد؛ حالا فرقی نداشت که کدام را می‌خوردند و کدام را می‌پوشیدند. مهم بو بود! قدر بوی پا را هم ندانستند. البته همه نه...

هرچه سطح امکانات اوج می‌گیرد، سطح سواد سقوط می‌کند. دانش آموزان گوشت‌کوبیده‌خور یک نیمچه سوادى داشتند. حالا این پنیر لبنه‌ی دو برابر پروتئین خور‌ها که همان را هم ندارند، البته همه نه...

سرو و ریخت‌ها بی‌سامان شده! موی پسر‌ها بلند آلمانی، موی دختر‌ها بلند بلوندى. شلوار‌های تنگ و کوتاه جای شلوار گشاد آقا ماشاالله را گرفته. فاق سرزائویی به فاق جاهای غیر قابل پخش رسیده. اتو لباس هنوز تا نخورده و کفش خاک نگرفته که تعویض می شوند! البته باز هم همه نه...

کلاس‌های نوساز و تخته‌های سفید و نو، درهایی که دیگر ناله نمی‌کنند، گچ‌هایی که قلم رنگی شدند و مایی که به زودی صندلی می‌شویم! راستی گفتم که من یک نیمکت‌م؟! یک نیمکتِ سی ساله و از درون شکافیده! این روز‌ها ما را هم شرحه شرحه می‌کنند، تحویل بازیافت می‌دهند و به جایمان صندلی‌های جدید می‌آورند.

امیدوارم دوباره با صندلی‌های بازیافتی برگردم و سی سال دیگر هم تغییرات دانش آموزان را ببینم. اگر آمدم، قول می‌دهم دوباره برایتان از خاطرات این روز‌ها بگویم.

منتظرم باشید؛ فقط سیصد و شصت ماه دیگر طول می‌کشد...



# هم فال و هم تماشا و وزن سانسوریا



سارا افلاح

ورودی ۹۹ رشته حقوق فردوسی مشهد.



تاریخ نگار

ارزیاب

طنز

ای صاحب فال! الان خودت رو درگیر کارهای مسخره کردی که چی بشه؟! فکر کردی اینجوری یادت میره که کلی کار مهم داری؟! برخیز... برخیز که شور... یعنی وقت عمل آمد! این هفته بهترین موقعیت برای این که به تکونی به خودت بدی و طبق فرموده امام (ره) مثنی بر دهان غول تنبلی بکوبی. از موانع نترس و مثل بچه آدم به فکری برای حل کردنشون بردار. (ترسیدن هم شد کار؟)

ای صاحب فال! ببین گل من! خانواده چنددان قابل انتخاب نیست که تو هی بخوای با فکر کردن بهش که چرا اینطور شد و اونطور نشد، وقت خودت رو بگیری. قدر بدون و باهوش کنار بیا چون هنوز بدبختی‌های زیادی پیش روت می‌بینم (آخ! باید می‌گفتم پول و سفر می‌بینم برات... ولش کن). راستی، انقدر دست دست نکن... این همه وقته داری بهش فکر می‌کنی پس انجامش بده دیگه. حالا انقدر لفتش بده تا آرایمر بگیري، کلا یادت بره چکار می‌خواستی بکنی.

ای صاحب فال! می‌بینم که این سری گوش حرف کن شدی... آفرین! من گفتم که، به حرف این و اون گوش نده. ببین دلت چی میگه، بعد به حرف اون هم گوش نده، بیا ببین من چی میگم که راه سعادت اینجاست، نشریه‌ی سانسوریاست. الان هم سر همون قضیه‌ای که برات نیست کردی، باید بهت بگم که بهتره جوانب منطقی ماجرا رو بسنجی. پس دیگه کی می‌خوای از بالاخونه‌ت استفاده کنی؟! خسته نشدی انقدر چوب اون دل ساده‌ت رو خوردی!؟

ای صاحب فال! «معصوم فقط چهارده‌تاست» این رو روی دستت تتو کن! فهمیدی؟ دیگه نبینم عین موش کور خرمایی رنگ صحرايي دنبال به نفر راه بیوفتی... آفرین! اگه حس کردی فضات داره غمگین میشه، یه برنامه بریز و با دوستات برو یللی تلل... حرم مطهر رضوی. نبینم بشینی غصه بخوریاا، چاق میشی.

ای صاحب فال! مخور غم گذشته، گذشته‌ها گذشته، هرگز به غصه خوردن، گذشته برنگشته. اهم... خلاصه که الانت رو دریاب که مثل گذشته حسرتش به دلت نمونه که باز هی بخوای ناله کنی. سر کیسه رو هم شل کن، برو به چیزی واسه خودت هدیه بخر، یکم با خودت مهربون باش. بقیه کار و زندگی دارن، نمی‌تونن همه‌ش واسه تو وقت بذارن که.

ای صاحب فال! دست دست کردن با صبر کردن فرق داره. همینطوری پیش بری، سری بعد بهت دکتری افتخاری فرصت‌سوزی میدن. چندان موقعیت خوب قراره برات اتفاق بیوفته که چون مادرت از دستشون نده. خسته شدم از بس اومدی فال گرفتی. کمال گرایی بسه! وقتشه بری سراغ جمال‌گرایی.

مهر

ای صاحب فال! شاید دوران سلطنتت رو به افول باشه اما کم نیار؛ پررو، قزیه مشکی به مسیرت ادامه بده. محبوبی، معشوقی، چیزی هم که نداری؛ لاقبل به کتاب خوب بخون بلکه پاییز علیه السلام رو حروم نکرده باشی. همینقدر بسه برات! همینطوریش مهر به اندازه فروردین کش اومده، نمی‌تونم بیشتر کشش بدم.

تابان

ای صاحب فال! هر حرفی شنیدی، یا هر چیزی دیدی که به مذاقت خوش نیومد، یه آدامس نعنایی بجو خوب میشی. اگه خیلی حوصله‌ت سر رفته، بهت پیشنهاد می‌کنم بری یه مهمونی فامیلی تا بیشتر حوصله‌ت سر بره. (آخه من اگه می‌دونستم باید چطوری سرگرم شد که نمی‌نشستم اینجا واسه تو فال بنویسم.)

آرزو

ای صاحب فال! عزیز من! کلام تو عصای معجزه‌گر توست، پس توی دل دیگران معجزه کن به جای اینکه هی بگویش تو سر و کله ملت. کارایی که نصفه ول کردی رو هم تموم کن بلکه یکم مغزت نظم و آرامش بگیره. محض رضای خدا و خودت از دقیقه نودی بودن هم بهره‌یز که انّ الله لایحب الدقیقه‌ النودیون.

دی

ای صاحب فال! ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند بیست و چهاری که باز تو انقدر غصه بخوری و استرس داشته باشی؟! بابا یکم رها باش... انقدر غصه‌ی دنیا رو نخور! همین دنیا بعضی وقتا کلا یادش میره که تو هم هستی، اونوقت تو هی جز جگر بزن برات، ببینم کجا رو می‌گیری با این کارات. راستی... مواظب وسیله‌هات هم باش، یه حسی بهم میگه قراره یه چیزی رو گم کنی تا بیشتر غصه بخوری.

پوهن

ای صاحب فال! وقتشه از فاز تحقیقاتی به بخش عملیاتی نقشه‌ت رسیدگی کنی. قراره به تصمیم مهم بگیری که بهتره بری با دوستات درباره‌ش مشورت کنی تا قشنگ به خاک سیاه بشینی. درمورد سختی‌هایی که قبلا کشیدی و الان داری می‌کشی هم باید بهت بگم بزرگ میشی یادت نمیره؛ بلکه بدبختی‌هات بیشتر هم میشه. با این تفاسیر انتخاب با خودته که خودت رو سنگول و منگول بگیری یا جبهی... یعنی افسرده.

اسفند

ای صاحب فال! فشار عاطفی قراره توی این ماه زیاد باشه پس مواظب باش منفجر نشی. (وگرنه سر و کارت با یگان ویژه‌ست؛ از ما گفتن.) انقدر هم با خودت تکرار نکن که «وای چقدر بدرد نخورم» بلکه برعکس؛ سعی کن به کارهای مفیدی که توی طول روز انجام میدی بیشتر توجه کنی. کارهایی هست که گره‌ش فقط به دست تو باز میشه. مثلا همین الان یه پیتزا بگیر، بیار به لوکیشنی که برات می‌فرستم تا ببینی چقدر می‌تونی گره‌گشا باشی.





S

اخبار و اعلان های خانه نشریات

آرشیو کامل نشریات دانشجویی

D

نحوه دریافت حمایت مالی

D

نحوه درخواست مجوز نشریه

D

نحوه شرکت در جشنواره نشریات

C

نحوه ثبت آرشیو نشریه

B

اسناد و آئین نامه ها • دستورالعمل نشریات دانشگاهی

D

اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات

D

لیست نشریات فعال

در سایت سند • [sanad.um.ac.ir](http://sanad.um.ac.ir)



خانه نشریات  
دانشگاه فردوسی مشهد



مرکز پژوهش و برنامه ریزی